

# نعمات مستمرا الهی و شکر

الطائم الشاکر له من الاجر کاجر الصائم المحتسب، والمعافی الشاکر له من الاجر کاجر البسلی الصابر، والمعطی

الشاکر له من الاجر المحروم القانع

خورنده ساکزار، همچون بنده روزه دار بود، تندرست ساکزار، همچون بیمار شکلیا،

و بنحشده ساکزار، همچون فقیر قانع در اجر باشند. (جارج 71، حضرت محمد ص)



دبدم از حق بودت پرورش      نعمت حق را به رخ حق مکش  
فیض ز فیاض به هر دم رسد      جان چو یکی رود ددام رسد  
جمله جهان سرخوش و سرمست اوست      نیستی و هستی تو هست اوست  
هر دو جهان ذره ای از جود اوست      جمله نمود از اثر بود اوست

حضرت اتاد



نفس می نیارم زد از شکر دوست      که شکری ندانم که در خورد اوست  
عطایی است هر موی از او برتم      چگونه به هر موی شکری کنم؟

(سعدی)

# . اي عزيز! به دنبال كمبود ها مگرد، اگر آنچه خدا به تو داده است بر شماري كم نيست بر آنها شكر گزار آن وقت در نگر كه تو را تا چه حد آرامش و سعادت است.  
(تذكي ص 43)

# . آب كه از سر برآمد، چه يك اندام و چه صد اندام. فعلاً نعمات خداوند از سر برآمده. آن فقدان كه در پول بيني ، برگوي كه تا چند است. هزار برابر آن، دو عدسي چشمت را مي فروشي؟ گوشت به چند؟ و زبانت به چند؟ دستت به چند و پايت به چند؟  
(تحي 2 ص 30)

# . اي با اويت تواناي! اي از اويت داناي! با بصيرتت بينايي و با سمعش شنوايي! جز او كه از او خواهي؟ سايه رحيمت بر سر، دست كريمت بر در، فضل عميمت در بر. از چه تشويش داري و دل ريش؟  
(بان ص 33)

# . مرتبه بالاي شكر آنكه، همه نعمت ها را از آن منعم بيني و همه مواهب از او شناسي و دست غير با او در كار نداني.

(بان ص 36)

# . اگر سرو كارت با منعم افتاد، آنچه انت جمال و كمال مشغول دارد كه ديگر به نعمت توجهي نداري و از وصف و شكرانه نعمت به حمد و ستايش منعم پردازي و گفته اند: « شكر عالمان با زبان است و شكر عابدان با اعمال و شكر عارفان به استقامت در نگرش جمال.»

(بان ص 37)

# . شكر هر نعمت، انفاق از جنس همان نعمت است. شكر ثروت، انفاق مال و شكر باغ، انفاق ميوه و شكر زبان، ذكر حق تعالي و شكر دست، دستگيري و شكر چشم ستاري است. آنچه ان كه فرمود: « ومما رزقناهم ينفقون » «و از آنچه روزيشان داديم، انفاق همي كنند.» { بقره آيه 3 }

(همن ص 38)

# . باری از کودکی و نا چیزی خود یاد آر که چه بودی و پدر و مادر در سایه تربیت و پرورش تو را به این روز رسانیدند. خود ضعیف و پیر شدند تا تو جوانی قوی و نیرومند شدی، خود از پای درآمدند تا تو بر پای ایستادی، قامتی خمیده کردند تا تو قامتی راست یافتی. پس واجب ترین سپاس مخلوق، سپاس پدر و مادر بود که در حق تو بیش از همه رنج بردند. تو اگر سپاس این دو نگزاری سپاس که گزاری؟ و از همین رو هر آنکس را دیدی که پدر و مادر از او راضی نیست امیدوی به صفا و وفا و سپاس از وی مدار.

(همن ص 74)

# . دقت کن ای عزیز، که در عالم آفاق و انفس، فیض مستمر است نه منفک. گوش دار تا مثالی آورم، یک وقت قدرت دست ساعتی را کوک می کند، فنر ساعت را می پیچاند و مثلاً ساعت برای یک هفته کار می کند، تا انرژی فنر تمام شود؛ دادن لحظاتی بود و بازده یک هفته؛ و در تمام این یک هفته دست حرکت زا و قدرت بخش با ساعت متحرک نبود؛ این یک نوع حرکت. حرکت دیگری داریم بنگر به روشنی چراغ شبهایت و یا حرکت پنکه ای که تو را باد می زند؛ که نور آن و حرکت این عیناً تالی حرکت توربین است. این نور پراکنی و این حرکت پروانه از حرکت چرخ های توربین لحظه ای جدایی ندارد. و فی المثل اگر توربین از حرکت ایستاد چراغ خاموش و پنکه از حرکت باز می ماند. حال که این مثل روشن شد، بدان که در آفاق و انفس، در تن و جانانت فیض حق مستمر می رسد؛ و تو ساعت کوکی نیستی که خداوند روزی تو را خلق فرموده و تا آخر عمر رهایت کرده باشد. (تجی 6 ص 14)

در دون آدمی جان و روان می رسد از غیب چون آب روان

هر دمی از غیب نونو می رسد از جهان تن برون شو می رسد

(مولوی)

# . در ملکوت جهان هر دم نظری و هر لحظه حیاتی و فیضی است.  
(جان ص 15)

از تو می میرد حیاتی دم بدم	پس بروید نو حیاتی از عدم
یخرج المیت من الحی را بنحوان	نوحیاتی را از این میت بدان
دم بدم تو در حیاتی و ممت	از ممتی تازه می روید حیات
ای حیات من نشان بود تو	ما همه موجیم اندر رود تو
خود جباب از خود چه دارد غیر آب	غیر آب آنچه اندیشد جباب
در پی هر هستیت مرگی پدید	در پی این مرگ هستی در رسید
چون که می لغزی میان، بست و نیست	خود تماشا کن که با تو دست کیست؟
چون حیات از مرگ خیزد در جهان	مرگ ما را عامل هستی بدان

(حضرت رتاد)

# . در درون خود بنگر و کار قلب تماشا کن؛ عضلات قلب با یک خیزش حدود نیم لیتر خون تو را تصفیه می کنند؛ و طبعاً لحظه ای حیات به تو می بخشند و از آن پس سکون است و این سکون خود مرگی است که اگر خیزش بعدی نباشد حیاتی نیز نیست. پس حیات ما از این مرگ ها و زندگی های مستمر تشکیل شده و در سایر حرکات هر موجود زنده نیز چنین است. که دست فیض محی مادام در کار ربوبیت است و مربوط از ربّ یک لحظه جدا نیست.

(جان ص 16)

# . آدمی از نطفه ای تا کودکی، از کودکی تا جوانی و کهولت و پیری همه در حرکت است. و متحرک هر لحظه لباسی از تن بدر کرده و لباس دیگری می پوشد. و مسیر حرکت او عوض می شود. این حرکت در درون هر موجود زنده ای حتی نباتات هست که آن را (حرکت جوهری) گویند. و تو نیز در این حرکت با سایر موجودات و حتی کره زمین شرکت داری. اندر این حرکت دست محرک را لحظه لحظه با خود بنگر.

(جان ص 16)

تا نردوی از حیات خاکدان	کی شدمی هم رنگ ریحان و جان
آهویی تا این گیاه را نرود	کی ز نافه مشک نابی پرورد
تا نمی رود نافه از ناف ختن	کی گزیند در مشام جان وطن
مشک میرد لذتی بر جان شود	جان چو میرد در بر جانان شود
آزمودیم این حیات اندر مات	تا نمیری کی رسی اندر حیات
سیرتامچی است آنجا جان شدن	تن را کردن بر جانان شدن

(حضرت آقا)

# . اول کار که حمد ترا را پُر بار کند معرفت است که بدانی محمودی جز حق تعالی در عالم نیست و هر صاحب صفتی، صفتش نه تنها از ربوبیت حق تعالی است بلکه آن صفت خود اوست. لاجرم در هر حمد مرجع حمد تو ذات باری تعالی بود. مرحله دوم آنکه ذکر این حمد بر زبان جاری کنی و مادام او را تسبیح نمایی. مرحله بعد آن است که در اندیشه حمد باشی، زبان باز ماند از آن جهت که دل مشغول است. و این مرحله خود حال بود و آن دریایی است که جان عارف در آن مستغرق

باشد. و مرحله چهارم آنکه به این صفات محمود خود را متخلق نماید و با رب خود همرنگی کند که آن صبغه الله است. « صبغه الله و من احسن من الله صبغه » رنگ آمیزی از خدا و کیست نیکوتر از خدا در رنگ آمیزی {بقره آیه 133} در این جاست که دانی هیچ از خود نداری و هر چه داری از اوست و روشن شود بر تو که حمد او و حامد او و محمود اوست و این است مقامی عظیم که خداوند مرا و تو را بدان ره نماید.

(جان ص 158)

ای کشاده در خزانه جود	یافته کائنات از تو وجود
چند از عشقت آتش افروزی	تاکی از جان ما بر آری دود
می کنی جلوه های حسن و جمال	در لباس وجود هر موجود
که جهان صورت است و معنی یار	لیس فی الدار غیره دیار

(حسین خوارزمی)

# . حمد ستایش از خوبی ها و کمال است که آن ذات عزیز، از تمام محامد در حدّ فوق کمال بر خوردار است و محامد در ذات او اصل و منبع، و در مخلوقاتش پرتو و شعاع آن منبع است. علم هر عالم، پرتویی از علم او و مهر هر مهربان جلوه ای از رحمانیت او و جمال هر جمیل، شعاعی از جمال اوست. چون حمد او در توجه به آثار و افعال و مخلوقات او حاصل آید، در هر مخلوق که به دیده توحید بنگری زبانیت به ناچار گویای حمد او گردد.

(تجلی آخرس 117)

# . ای عزیز! چون دانستی هر مخلوق بهره ای از حسن و کمال و جمال که دارد همه از مواهب پروردگارش هست باید بدانی که در عالم، غیر خدا حمد و ستایش نشده - خواه حامد بداند خواه نداند - چه ممکنات

را روی در عدم است و آغازی از عدم و هر صفت که رنگی از هستی دارد، همه از هستی بخش است. (هائس 117)

((هُوَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ (تھس آیر 70))

# . رابطه ممکنات با واجب الوجود از نفس حق و فیوضات او مستمر و ممتد است و همانند سرچشمه فیاضی است که دائماً در فیضان است و این فیضان در هر لحظه، به سرچشمه خویش باز می گردد و فیضان دیگر می رسد. بنابر این عالم هستی دو لحظه به یک رنگ نمی ماند، ولی سرعت فیضان، آنگونه است که آن را ساکن تصور نمایی؛ مانند حرکت آتش گردان در شب تار که آدمی حرکت دست را دایره انگارد. بنابر این کلّ عالم هستی لحظه به لحظه مستمر در فیوضات حضرت حق تعالی غرق است. آری جهان هستی هر لحظه در خلقی جدید است، همچون حرکات در فیلم سینما که عکس های متعدد حرکت آفرینند. در نظر داشته باش که کلّ ممکنات، به ذات خویش معدومند و از ناحیه حضرت وجود مطلق لحظه به لحظه حیات می یابند و به دنبال حیات، مرگی و زان پس حیات دیگری، تا تو را ملموس تر افتد، به حیات خویش بنگر که معلول حرکت قلب تو است و قلب در هر دقیقه حدود 80 بار سکون می یابد که در حقیقت مرگ است و بار دیگر حیاتی جدید که اگر نرسد، مرگ مسلّم است. (هائس 198)

# . حضرت رحمان در دو جلوه (یحیی) و (یُمیت) در عالم وجود، دائم در کار است و هر موجود دائماً در کار خلع و لبس است، لباسی از تن بر گیرد و لباسی دیگر که خلعت وجودی نو است در بر کند. در بدن خویش دانی که مادام سلول های بدن در کار مرگند اما سلول های دیگری در کار زادن، یکی می رود و دیگری جای آن می نشیند و تو پنداری که بدنی ثابت داری، این راز در سلول های مو و ناخن برایت مشهود است که آن ها را هر چندی کوتاه کنی، دوباره جانشین آن را در یابی و پنداری که این ناخن همان ناخن و این مو همان مو است.

(هائس 200)

# . موجودات همه در رهگذر و حرکتند، همه بی قرار رجوعند اما چون مستمر است، محسوس نیفتد. این تجلی را (نفس رحمانی) گویند که

خواهی آن را در جلوه اسم (یُحیی) و (یُمیت) انگار، خواهی در جلوه (قابض) و (باسط) و خواه در جلوه (جمال) و (جلال) که در عالم وجود پیایی می رسد و هر لحظه اسماء او خلعت تازه بر ماهیّات می پوشد و به رنگی دیگر در آیند تا تو را اگر دلی باشد، دلبری جز او نگزینی.

(جان ص 202)

از عدم ها سوی هستی هر زمان هست یارب کاروان در کاروان

باز از هستی روان سوی عدم می روند این کاروان ها دم به دم

در وجود آدمی جان و روان می رسد از غیب چون آب روان

هر دمی از غیب نونو می رسد وز جهان تن برون شو می رسد

(مولوی)

# . شکر منعم یکی از فطریات انسان های قدر شناس است، اینان جرعه آبی که در تشنگی به دستشان دادی فراموش نمی کنند، و مادام در اندیشه جبران آن هستند. به دوست خیانت نمی کنند. حق پدر و مادر را فراموش نمی نمایند، با همسایه مهربان اند، عمری از معلم خویش سپاس دارند. اینان همانانند که اگر سر بلند کنند؛ زود به ولی نعمت حقیقی راه برند و دانند که خالق و رازق و ملجأ و مرجع و ربّ آنان هم اوست و حق و سپاسی مر او راست که با حقوق هیچ کس قابل قیاس نیست. خواهمت آنجا برمت که چون او را باز شناسی در پیشگاهش از فرط ذلّت و خشوع سر از سجده بر نتوانی داشت، ولی نعمتی را شناسی که نه شایسته سپاس بلکه شایسته عشق است و شایسته ترین عشق فنای در محبوب است.

(از کتاب آثار ص 20)

# . بسا دیده باشی که در ایام متبرّکه که گاه سفره ای اندازند و دوستان و آشنایان را به طعامی دعوت کنند. در این میان چند نفری به طفیلی سر به زیر اندازند و خود را به طعام رسانند و شکمی از غذا بر آرند و



چون سفره بر چیده شد، به بهانه ای مجلس را ترک کنند و چون از ایشان پرسى این جا منزل که بود؟ از صاحب خانه هیچ خبر ندارند، گویى که به راستى چه کار زشتى است کار اینان! ای عزیز! این سور را بسا سالى یکى دو بار بیش، پیش نیاید، زشت تر از کار اینان کار بی خبرانى است که عمرى بر سر سفره خالق و ربّ و ولی نعمت خویش نشسته اند، اما به کلى از او خبر ندارند.

(همان ص 168)

# . ای عزیز! بدانى یا ندانى هر حمدى که در عالم صورت گیرد، همه حمد آن ذات عزیز است، خواه حامد بداند یا نداندکه، (الحمد لله ربّ العالمین)، آوردن اسم ربّ العالمین بعد از اسم الله بسا همین معنی را در بر داشته باشد که بسا هر حمدى بر مخلوقات صورت گیرد از آن ربّ و پروردگار آن هاست، چرا که آن ها هیچ از خود ندارند بر ربّ آن ها بنگر، و سالک را این جا دو نظر لازم است: اوّل آن که دلبرى ها در ممکنات قطره ای از آن دریای حسن است که اگر قطره را دلبرى است بیندیش که دریا را چه دلربایی باید باشد. و دیگر آن که همین ذره حسن هم امانت اوست و ممکنات امانت دارش.

(یک شاتان ص 171)

# . هیچ کس تحمید واقعی و ناب نتواند گفت جز آن که همه محاسن و کمال و جمال را در کلّ عالم هستى از ذات بی زوال خالق آن داند و کلّ ممکنات را در ظلّ الله ببیند و معنی این آیه را متذکر شود که: ((أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ)) (آیا نمى نگری به سوى پروردگارت که چگونه سایه را گسترده؟)

(فرقان آیه 45)

و همین شخص هم باز به اندازه ی معرفت خویش نسبت به ذات حق تحمید کند نه آنچه سزاوار اوست، چرا که تحمید در خور معرفت هر کس بود و چون معرفت آن ذات عزیز بر احدی مقدور نیست لاجرم تحمید واقعی تحمید اوست از ذات خویش که: ((لَا أُحْصِي ثَنَاءَ عَلِيكَ أَنْتَ كَمَا اثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسُكَ)) (به شمار نیاید ثنای بر تو، ثنای بر تو آن است که خود بر خویشتن گفتی)

(همان ص 174)

# . همی دان که زیبا آینه بیش خواهد، سر و کارش با آینه بیش باشد و خواهد تا به جمال خویشتن نگرده. خداوند که کنز جمال و جلال بود، با آفرینش، صفات خود، به تماشا نهاد. تا شناخته شود و نخست نگرش، نگرش او به تجلّی صفات جمال و جلال در مجردات بود و احاطت به

آن عالم شایسته همان ذات اوست آنچه را ما در عالم ملک یابیم پرتویی از جمال و جلال صفات ملکوتیه اوست. که در برابر آن دریا، قطره ای بیش نباشد و زین رو حمد ما حمد مُلکی است نه ملکوتی. ولی تو چون چشم حسن بین و خردِ نعمت شناس داشته باشی، در این راه گام به گام بیشترت نشان دهند و با جمال و جلال بیشترت آشنا سازند. (همان ص 174)

# . چون هر حسن و نعمت که در خود و عالم بینی همه از آن ممدوح توست و تو هر بهره که داری هبه اوست. لاجرم هر بهره را سپاسی واجب بود. حال بیندیش که تو را در عالم چند بهره است تا به هر بهره سپاسی گویی، عزم جزم نما تا بنده ای سپاسگذار باشی که شکر فرع حمد بود.

(همان ص 176)

# . ((إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا)) (اگر بخواهید شمارید نعمات خدا را نتوانید (س آیه 18) ) برای آدمی تقصیر در شکر کاملاً محسوس است چرا که کمترین بنده در بهره گیری از نعمات آن قدر در نعمت غرق است که به احصاء نیاید. (همان ص 177)

# . ای عزیز! به ذاتش سوگند که اگر صد مجلد کتاب در شرح شکر، تألیف شود، باز در برابر نعمات حق نا چیز بود. و همی دان که اگر با صفات حق آشنای یابی، حمد بر زبانت جاری گردد و چون اهل حمد گشتی نا گزیر بنده ای شاکر گردی و شکر، رضایت را به دنبال آورد و رضایت تو از پروردگارت، رضایت پروردگار را سبب شود که: ((رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)) (خداوند از ایشان راضی و ایشان از او راضیند این است رستگاری بزرگ (آیه 119) )

(همان ص 178)

# . حداقل سپاسی که توانی، معرفت آن است که از هر نعمتی که برخورداری، خود را کنار زنی و آن را از حضرت پروردگار، منعمت بینی و بعد از هر نماز سر بر آستانش نهی و سجده شکر به جای آری آن هم نه فقط تشکر زبانی، بلکه تشکری از جان. (همان ص 178)

# . گر سعادت همین سرای را هم خواهی، بدان که، سعادت در ازدیاد نعمت و تکاثر و تفاخر نیست، سعادتمند آن کس است که نعمت بین باشد. چه اگر نعمت را تشخیص داد، آنچه را از نعمات بدو دادند کم نبیند و اگر در او تشخیص نعمت وجود نداشت با دنیایی دارایی باز احساس کمبود می کند.

(جان ص 181)

در این بازار اگر سودی است بادویش خرسند است      الهی منعمم کردن به دویشی و خرسندی

(حافظ)

# . بنده شاکر چون توجّه به بود ها دارد، می یابد که کم ندارد و بنده کفران ورز چون نظرش به نابوده ها است، مادام در حسرت است. زین رو بنده عارف به منعم و پروردگارش، با لقمه ای سیر و با جامی سیراب، با اندکی قانع، و با قناعت خرسند است. ندیدی که خداوند لقمان را حکیم دانست و هم او بود که اولین اندرزش با فرزند توصیه شکر و سپاس بود.

(جان ص 181)

# . آن کس که کم را سپاس نگذاشت، زیاد را هم سپاس نگذارد، و آن کس که کم را سپاسگذار است داند که در مُلک حضرتش هیچ چیز کم نیست.

(جان ص 183)

# . هر آن کس را با خدا عشق است، هر بهره اش که محبوب داد کم نبیند و از شکر، هیچ گاه باز نماند.

(جان ص 185)

# . ای عزیز! حقیقت شکر نه به زبان تنها بود، لازم بود که بنده موحد نعمت را جز از ناحیه پروردگارش نبیند، در هر مجلس که نشیند

مجلس را محفل او داند، و بر هر سفره که خورد، خویشتن را مهمان او داند. به هر منظر که نگردد، دیدگاه را صنع او ببند و بر زبان دلش گه سبحان الله و گه الحمد لله و گه الله اکبر بود. (بهان ص 185)

# ((أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ (مرآة 22)) ای عزیز چنین بنده ای در حوادث روزگار جز خیر نمی ببیند، رنج ها و مصائب را چون از ناحیه حکیم رحیم می یابد همه را لطف می داند، و زین رو محصول چنین قلبی جز تشکر و رضایت چیزی نیست.

(هدیه با ص 120)

# آن که در تمام شئون خود را غرق در نعمات دید کم چشم از نعمت بر دوخته، منعم را می نگردد، و این منزل آغاز طلوع خورشید جان تاب عشق است. چه! منعم را علاوه بر این که فیاض همه نعمت هاست، مجموعه ای از کلّ محاسن ببند. و از این جا راه بر رهرو آسان گردد، چه جواذب حُسن در کار آمد، و پای خسته سالک را مدد رسید.

(بهان ص 122)

# . چون خواهی به خوردن پردازی، دقت کن که بر سر سفره حضرت رزاق نشسته ای و دستت بر نعمات او تماس دارد؛ همان گونه که کلام او را با وضو مسح می کنی نعمت او را نیز چنین دار و همیشه با وضو بر سر سفره نشین. (حدیث آرزومندی ص 187)

# . خداوند آینه بنده مؤمن است، بنده مؤمن خویشتن را در نگرش به خالق و ربّ خویش پیدا می کند و می شناسد و اگر خدا را نیافت هرگز خویش را پیدا نمی کند. اگر دیدی که خاک بازی دنیا همه عمر تو را سر گرم کرده و فرصتی برای شناخت خود برای تو نگذاشته بدان که باطن

آنچه را نعمت شماری جز نعمت نیست، و این نعمت را دست افشانی نشاید.

(جهان ص 221)

# . توحید واقعی آن است که در مواجهه با هر خیر و خوبی، خدا را در نظر آری، بکوش که هر جا گفتی: به به، چه عالی، چه خوب، ستایش متوجه خدا باشد که (لله الأسماء الحسنى). (جهان ص 271)

# . خوش بر آن بنده سپاس گذار که اگرش نعمتی از جمال یا کمال یا ثروت و قدرتی باشد، همه را از پروردگارش داند و نعمات او را در راه او به کار گیرد.

(مرغ سلیمان ص 164)

# . چون او از دیدار تو یک لحظه غافل نمی ماند، تو نیز یک لحظه چشم از او بر مدار، چون دست ربوبیت او از آغاز حیات همه جا با تو بود، تو نیز ربّ دیگری برای خود متراش، چون مادام در برخورداری نعمات او به سر میبری، سپاس را فرو مگذار و چون شب هنگام درهای وصال به روی طالبان می گشاید از حضور در خدمتش باز نمان.

(جهان ص 216)

# . ای عزیز! خداوند بنده را از هیچ آفرید و از عدم به وجود آورد، و او را دوست دارد و هر نعمت که در عالم بینی، برای او نهاد. ادب آن است که اگر از او پرسد: تو که را از همه بیشتر دوست داری؟ بگوید: تو را. و اگر پرسد: چه خواهی؟ گوید: جز تو هیچ چیز نخواهم. آن گونه که امام سجّاد(ع) فرمود: ((يَا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي)) (ای نعمت من، ای بهشتم، ای دنیای من، و ای آخرت من (مناجات المیرین))

(جهان ص 223)

# . عزیزا! وقتی انسان می نگرَد کرات دیگر آسمان را، آنان که از حیات بی بهره اند و مقایسه می کند با این آب و خاک، که در آن دست رزاق صد دانه افشاند و هزار سفره گسترده، شاید که در برابر این منعم سر فرود آورد و بر این خاک چون بهائم قدم ننهد. (تو را نسزد که شاکر این منعم باشی؟) چند نوع حبوبات؟ چند نوع میوه؟ چند نوع گیاه طبّی؟ ساعتی بر پنبه زار نشین. شاخه پنبه ای را به تماشا گزین، دست کیست که از خاک تیره پنبه سپید بر آورد؟ با چوب درختان درب و سقف خانه تو را که تأمین می کند؟ تا کی گویی باغبان و تا کی گویی زارع؟ کم نیستند کسانی که با نام های دهقان و کشاورز و باغچه بان دل خوش کرده اند. ای عزیز! رها کن عالم مُلک را و به ملکوت عالم نگر، بر این اسماء دل مبند که هیچ کدام حقیقت ندارند. اسماء حقیقی و واقعی اسماء اوست که بنیاد عالم هستی با آن اسماء است. (کثر از عرص 318)

# . وه چه زیانکارند آنان که در دنیا ولی نعمت خویش شناختند، بر سر سفره او عمری خوردند و نوشند و شکرانه ای نگذاشتند؛ طبعاً اینان عمری از یاد او و آرامش جان محروم ماندند و پس از مرگ آغاز شقاوت و بد بختی ایشان شروع می گردد. (بهان ص 366)

# . روزی بود که به یک اسباب بازی شادمان بودی، روز دیگر به لباسی آراسته و سپس به منزلی پیراسته، امروز شادمانیت به تمتّعات برتری است، ولی این را بدان که بزرگان، بندگان شاکری بودند که تمتّعات این جهانی هرگز به شادمانیشان نرساند و لحظه ای وصال دوست را به کلّ تمتّعات این جهانی نفروختند.

(فیراد جرس ص 38)

## مناجات

الهی:

امیدم تویی ای تو فضلت عمیم      کدا را نپرد کس الا کریم  
بسی بی تمنا تو دادی نعیم      به هر دم نسیم از تو دادم شمیم  
به عمری به انعام خو کرده ایم      از این خوان نعمت بسی خورده ایم  
مران خوشه چین زانکه بی خوشه است      به خوان کرم جای بی توشه است  
مران آشنا، کاشنای تو ایم      به خوان کرم بی نوای تو ایم  
عزیزان ره آشنایان دهند      کریمان به خوان بی نولیان برند  
به باب کرم حلقه بر در زیم      کدا را که در یابد الا کریم

حضرت استاد

الهی:

بر کدام زمین کام نهادم که آن جا ملک تو نبود؟ کدام جام بر کر فتم که از سر چشمه  
تولسیر نشد؟ بر کدام سفره نشستم که نعمتی از دیگران در آن بود؟ بر کدام حال نگریستم  
که بر تویی از حال تو در آن نبود؟

(یک شتابان 202)

الهی: غذا و آب را گیاه و حیوان نیز رسانی، دوستانت را به پیش از این ها

دریاب:

مرا به قند و شکرهای خویش مهان کن علف میاور پیشم که من نیم حیوان

فرشته از چه خورد، از غذای نور خورد خوراک ماه و ستاره از آفتاب جهان

(مولوی)